

# شوراهای کارگری در کارخانه‌های ایران

کریس گودی



ترجمه‌ی شاهین نصیری



در ماه‌های جولای و آگوست ۱۹۷۹ میلادی [تابستان ۱۳۵۸]. کریس گودی از چندین کارخانه در ایران بازدید کرد. در همین دوران، او توانست با کارگران، مبارزان و فعالانی که گرایش‌های گوناگون سیاسی داشتند درباره‌ی شوراهای کارگری که پس از انقلاب بهمن شکل گرفته بودند بحث و گفت‌وگو کند. آنچه گودی به‌طور خاص از خلال این مشاهدات دریافت، ظهور دوران شگفت‌آوری بود که کارگران صنعتی آن را تجربه می‌کردند. با این همه، او اذعان داشت که هر نگاهی از خارج - حتی همدلانه‌ترین نوع آن - از ثبت و انتقال تجربیات مربوط به این دوران عاجز است. تا آن‌جا که او می‌توانست ارزیابی کند، تلاش‌های چندانی برای نهادینه کردن این تجربیات، کشف قواعد حاکم بر آن‌ها یا ایجاد هماهنگی میان فعالیت‌های شوراهای کارخانه‌های گوناگون صورت نگرفته بود. به نظر می‌رسید که به اندازه‌ی تعداد کارخانه‌ها اشکال متنوعی از «کنترل کارگری» (workers' control) به وجود آمده باشد. این مقاله نمی‌تواند جای ثبت و بایگانی دقیق این رخدادها را که البته اکنون دیگر رنگ باخته‌اند بگیرد. اما نویسنده امیدوار است که از طریق این نوشته، درکی از این تجربه‌های رنگارنگ را به اشتراک بگذارد تا شاید در آینده‌ای نامعلوم با احیای موفق مبارزات، بار دیگر بازآفریده شوند.

در رژیم خودکامه‌ی شاه، اتحادیه‌های کارگری، چه از نوع صنفی و چه از نوع سیاسی، ممنوع بودند و حتی به‌طور زیرزمینی هم امکان فعالیت نداشتند. تنها نهادهای موجود، «سندیکاها»ی دولتی بودند که به‌طور مستقیم به حزب سیاسی تقدیس‌شده‌ی شاه [حزب رستاخیز] وابسته بودند. این سندیکاهای دولتی، به‌طور مجزا، تنها در سطح کارخانه‌ها فعالیت می‌کردند و در سطوح مناطق یا صنایع سازماندهی نشده بودند. در برخی از محیط‌های کار، «رهبران» غیررسمی حضور داشتند که به نمایندگی از کارگران مسئولیت مذاکرات را در رابطه با امور داخلی

کارخانه به عهده می‌گرفتند. در برخی دیگر و به‌ویژه در دو سال آخر سلطنت شاه، کمیته‌های زیرزمینی اعتصاب فعال شدند. اما هیچ‌کدام با کارخانه‌های دیگر در ارتباط نبودند.

با این همه، کارگران در دوران شاه وزن سیاسی مشخصی داشتند. به دلیل برنامه‌های دون‌کیشوتی شاه که هدف از آن‌ها تبدیل کردن ایران به یک ابرقدرت جهانی بود، کلان‌پروژه‌های صنعتی زیادی در ایران راه‌اندازی شدند. این پروژه‌ها پیش‌تر در صنعت مونتاز، مانند بخش مونتاز صنعت خودروسازی که قطعات آن توسط کرایسلر و جنرال موتورز از اروپا وارد می‌شد، خلاصه می‌شدند. این رویکرد، کشور و مردم را نسبت به نوسانات بازار جهانی آسیب‌پذیر کرد، اما همزمان موجب شکل‌گیری گروهی از کارگران بسیار ماهر شد که بسیاری از آنها در کشورهای صنعتی اروپایی دوره‌های کارآموزی گذرانده بودند.

در گرماگرم انقلاب بهمن، فرار صاحبان و مدیران کارخانه‌ها از ایران - به‌ویژه آن‌هایی که به شرکت‌های چندملیتی متصل بودند - کارگران را واداشت تا برای از بین رفتن شغل‌هایشان، خودشان مدیریت کارخانه را به دست گرفته و به تولید محصولات ادامه دهند. در مواردی دیگر، شوراهایی که در بزنگاه مبارزات با نظام شاهنشاهی تشکیل شده بودند بر واگذاری کارخانه‌ها اصرار ورزیدند، یا این که دست‌کم خواهان تقسیم قدرت با مالکان خصوصی یا مدیریت منصوب رژیم جدید در شرکت‌های دولتی شدند.

## کارخانه‌ی جهان‌چیت

کارخانه‌ی پارچه‌بافی جهان‌چیت کمی خارج از شهرک صنعتی کرج واقع در نزدیکی‌های تهران است. در دوران شاه، این کارخانه به علت تعدد حضور فعالان سیاسی در میان کارگران و سنت اعتصابات کارگری‌اش شهره شده بود.

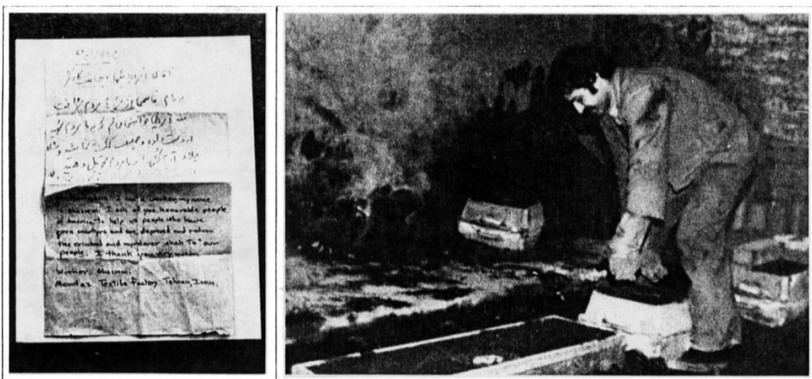
مشهورترین اعتصاب کارگران این کارخانه در سال ۱۹۷۰ (اردیبهشت ۱۳۵۰) رخ داد که طی آن، اعتصابیونی که به سمت تهران در حال تظاهرات بودند، به رگبار نیروهای ژاندارمری بسته شدند.

مالک شرکت جهان‌چیت بعد از انقلاب در ایران ماند. با این حال، کارگران در ماه فوریه [بهمن‌ماه] کمیته‌ای هفت نفره انتخاب کردند تا آن‌ها را نمایندگی کند. اکثریت این کمیته در دست هواداران بزرگ‌ترین گروه چپ‌گرای اسلامی آن زمان بود که به‌زودی به مخالفت با حاکمیت برخاست؛ در میان آن‌ها دو برادر حضور داشتند که تا بهمن ۵۷ در زندان بودند و پس از سال‌ها غیبت دوباره به کارخانه بازگشته بودند.

پس از برگزاری انتخابات این کمیته، مالک کارخانه کمیته را متهم به تلاش برای «سلب مالکیت از طریق مبارزه‌ی مسلحانه» کرد و شکایت خود را برای رسیدگی و حمایت نزد وزارت کار برد. ابتدا وزارتخانه از او حمایت کرد، اما پس از مدتی وزارتخانه عقب نشست و خود را از مداخله بیرون کشید. کمیته‌ی منتخب یا همان شورای کارگری، اکنون دفتر ساواک در کارخانه را که پیش‌تر در آن کارگران به دلیل «تخلقات انضباطی» بازجویی می‌شدند، تسخیر کرده است. اولین مأموریت شورا با یورش به اسناد ساواک به‌منظور کشف و اخراج عوامل حکومتی آغاز شد. همچنین، این شورا با مدیران فنی خبره در کارگاه به توافق رسید و به همین دلیل کارخانه در راه‌اندازی چرخه‌ی تولید با مشکل مواجه نشد.

از آن‌جاکه بنا بر قاعده‌ی کلی در ایران نوک اصلی تضادها خود را در بخش تولید نشان می‌دهد، این دستاورد در نوع خود پدیده‌ای نامعمول بود. مهندسان خبره، با آن‌که بیش از همه در ارتباط با کارگران هستند، چه از نظر جایگاه فرهنگی (سطح سواد و عادات روزانه) و چه از نظر موقعیت مالی (اختلاف شگرف میزان دستمزد)، در مقایسه با کارگران عادی در دنیایی دیگر سیر می‌کنند. در کارخانه‌های دیگری که پس از فرار کارفرما به دست کارگران افتاد، مهندسان

اولین گروهی بودند که کارخانه‌ها را ترک کردند. متأسفانه معنای این اقدام، از دست رفتن تخصص حیاتی بود که لازمه‌ی ادامه‌ی تولید است. در موارد زیادی، این امر موجب توقف چرخه‌ی تولید و عدم پرداخت دستمزد نیروهای کار شد. زمانی هم که شوراها از رژیم جدید درخواست کمک مالی کردند، رژیم این درخواست را فرصتی مغتنم برای فرستادن و تحمیل نماینده‌ی فرمایشی خود به بهانه‌ی اداره‌ی امور تلقی کرد. الگوی جهان‌چیت و سطح بالای اداره‌ی شورایی در آن، نسبت به الگوهایی که معمولاً توسط رژیم تحمل می‌شوند، کاملاً استثنایی است. در کارخانه‌های دیگر که چرخه‌ی تولیدشان فعال بود، به‌رغم دخالت رژیم در سفارش‌گیری و فروش، به کارگران دستمزدی پرداخت نمی‌شد.



در این عکس نامه‌ای به فارسی درج شده با این مضمون: «آقای آمریکایی‌ها، اینجانب کارگر، به نام قاسمی، از شما مردم شرافتمند آمریکا خواهش می‌کنم که به مردم شهید از دست داده و ضعیف کمک نمایید و شاه جلاد آدم‌کش را به ما مردم تحویل دهید. کارگر، قاسمی، شرکت پارچه‌بافی ممتاز، تهران، ایران»

شورای جهان‌چیت مدعی است که بهره‌وری تولید را یک‌ونیم برابر افزایش داده است، امری که به گمانم اغراق‌آمیز به نظر نمی‌رسد. رقم حداقل دستمزد

دوبرابر شده و رقم بالاترین دستمزدها نیز به یک‌سوم میزان قبلی کاهش یافته است. شورا همچنین کتابخانه‌ای ایجاد کرده که در آن بیش‌تر تألیفات مجاهدین و دیگر نوشته‌های رادیکال اسلامی یافت می‌شوند. از آن پس، به هر کارگر یک لیتر شیر هم داده می‌شد.

شورا مسئولیت اداره‌ی کل کارخانه را به عهده دارد. هر ماه نشست‌های شورایی برگزار می‌شوند که به تصمیم‌گیری‌های کاری اختصاص ندارد، بلکه محلی هستند برای طرح سخنرانی‌های اعضای شورا. هنوز از اساسنامه یا تعریف سازوکار بازخواست از نمایندگان (استیضاح) خبری نیست، اما در انتخابات اول می‌توان آثاری از آن مشاهده کرد - این رخداد اصیل و واقعی است، اما تضمینی برای دموکراسی در آینده نیست. نمونه‌ی جهان‌چیت تقریباً نوعی از خودفرمانروایی کامل شورایی (autarchy) است، اما به‌رغم قدرتی که در شورای عمومی کارگری متمرکز شده نمی‌توان آن را مصداق خودگرانی (self-management) دانست. در این کارخانه چپ‌گراها دست بالا را دارند و ما با بدیلی کاملاً متفاوت از آنچه در رژیم سابق شاهد بودیم مواجه هستیم.

## کارخانه‌های مونتاژ

در میان کارخانه‌هایی که من از آن‌ها بازدید کردم، شرکت ایران ناسیونال که پیش‌تر به کرایسلر (انگلستان) وابسته بود و با کیت‌های ساخته‌شده در کاونتری برای بازار داخلی خودرو تولید می‌کرد، در آن سوی طیف قرار دارد. این شرکت سوگلی شاه بود که خودش در آن سهام‌دار بود و بازرسان شخصی‌اش را برای نظارت بر کارکنان گماشته بود. در این کارخانه کارکنان در دو سطح از «امتیازات ویژه‌ای» برخوردار بودند: آنان نسبت به دیگران از امتیاز بیش‌تری برای بهره‌مندی

از مسکن و بهداشت بر خوردار بودند؛ در عین حال که اتاق ویژه‌ی «بازجویی» ساواک نیز برای‌شان وجود داشت.

در ایران ناسیونال، رئیس شورای کارگری یکی از کارمندان سابق بخش اداری در دوران شاه بود. انتخابات شورا در یک سطح و به صورت یک مرحله‌ای برگزار می‌شد- آن هم از بین ۱۲ هزار نیروی کار. این سازوکار، به‌رغم این که رئیس شورا مدعی است به «مشارکت» و همراهی با مدیران منصوب رژیم می‌انجامد، بیش‌تر شبیه اهرمی است که بنا به اقتضای شرایط به کار گرفته می‌شود. این شرکت با آن که ملی شده، هنوز کیت‌ها را از انگلستان وارد می‌کند.

در رابطه با جایگاه سیاست در شورا، سخنگوی آنها به این گفته بسنده کرد که شورا اساساً سیاسی نیست، صددرصد مذهبی است و صددرصد از امام خمینی حمایت می‌کند. کاملاً برخلاف الگوی جهان‌چیت، این کارخانه هم در امتداد نظم سابق قرار دارد و هم در پیوند ارگانیک با رژیم جدید است. همچنین مشکلی برای عرضه و پیدا کردن بازار فروش بر سر راهش دیده نمی‌شود. دلیل این امر را از یک سو می‌توان در میزان اهمیت چنین کارخانه‌ی بزرگی در هر نوع نظام سیاسی، و از سوی دیگر، در «امتیازات ویژه‌ای» که کارکنانش به برخورداری از آنها خو گرفته‌اند، جستجو کرد. بنابراین، الگوی ایران ناسیونال، مانند الگوی خودفرمانروایی کامل شورایی یا خودگرانی، یک مورد خاص است. اهمیت بررسی این نوع شورای «مهروموم شده» در این است که رژیم برای تمام شرکت‌های ملی شده (دولتی‌شده) تحقق همین الگو را در نظر دارد.

## قدرت دوگانه

در میان تمام کارخانه‌هایی که سازوکار مدیریت آنها چیزی بین جهان‌چیت و ایران ناسیونال است، جالب‌ترین نمونه‌ها را در شرکت جنرال موتورز و کارخانه‌ی

کاترپیلار مشاهده کردم. این شرکت‌ها در زمینه‌ی تولید قطعات راهسازی و ماشین‌آلات کشاورزی فعالیت می‌کنند. شورای جنرال موتورز مانند ایران ناسیونال، کاملاً «اسلامی» و غیرسوسیالیستی است. پاسخ‌های آنها به پرسش‌هایم درباره‌ی شیوه‌ی برگزاری انتخابات، من را قانع نکرد که شوراهایشان کارگران این کارخانه را به‌طور واقعی نمایندگی می‌کنند. با این اوصاف، در این‌جا بدون شک می‌توان از وضعیت «قدرت دوگانه» که میان شورا و مدیران عالی‌رتبه‌ی کارخانه شکل گرفته، به‌خصوص با توجه به سه مدیری که رژیم پس از ملی‌سازی به آن‌جا فرستاده است، سخن گفت.

این شورا ۲۱ عضو دارد که متشکل از ۱۵ کارگر ساده و شش کارمند بخش اداری است. جلسات شورا دوهفته یک‌بار برگزار می‌شوند و کمیته‌های فرعی برای نظارت بر تولید، امور مالی، خرید و فروش، آموزش، انضباط، داوری و حکمیت، و ورزش شکل گرفته‌اند. همچنین از آن‌جا که دیگر قطعات از جنرال موتورز (شرکت مادر آمریکایی) به دست نمی‌رسند، یک کمیته‌ی فنی/تحقیقاتی به‌منظور پیدا کردن راهی برای خودکفایی تشکیل شده است. هدف اصلی کمیته این است که خط تولید را به جای ساخت قطعات خودروهای شخصی، برای تولید قطعات وسایل حمل‌ونقل عمومی مانند اتوبوس سازمان‌دهی کند، یا حداقل تولید قطعات خودروهای شخصی را به ساخت یک مدل کاهش دهد. تمام مدارک کارخانه باید به امضای تمام اعضای شورا برسند و دفاتر مالی توسط آنها مورد بازرسی قرار می‌گیرند. تنها یکی از اعضای کارخانه تمام‌وقت در شورا کار می‌کند و بقیه‌ی اعضا برای ساعت‌های اضافه‌ای که به کار در شورا اختصاص می‌دهند، دستمزدی دریافت نمی‌کنند. دستمزد مدیران عالی‌رتبه به چهل درصد میزان قبلی رسیده است.





کارگران در حال قالب‌سازی برای تولید قطعات فلزی هستند، چراکه دیگر قطعه‌ها از آمریکا وارد نمی‌شود؛ عکس از زندی گودمَن.

در حال حاضر، در جنرال موتورز، تا حدودی، نوعی از مدیریت مشارکتی حاکم است که در واقع تعادلی میان نیروهای کارخانه برقرار کرده است؛ اما قطعاً این شرایط ماندگار نخواهد بود. همذات‌پنداری شورا با رژیم جدید از این باور نشأت می‌گیرد که رژیم هم با آن‌ها همذات‌پنداری می‌کند- با وجود حرف‌های زیادی که زده می‌شود، این امر باید در عمل اثبات شود. در نگاه رهبران شورا- و حامیان حزب جمهوری اسلامی و دیگر کارگران کارگاه‌ها- به‌وضوح احساسات ضدامپریالیستی مشاهده می‌شود و شور و خلو و جدیت آنها را در ابراز این احساسات می‌توان دریافت. اگر رژیم بخواهد یا مجبور شود که آشکارا از مواضع ضدامپریالیستی خود کوتاه بیاید، ممکن است جریان‌های چپ‌گرا بتوانند پایگاه بالقوه‌ی رأی حزب جمهوری اسلامی را از این حزب ناامید کنند.

کارخانه‌ی کاترپیلار هم به نوبه‌ی خود الگوی متفاوت دیگری بود. این کارخانه مدرن و سامان‌یافته به نظر می‌رسید، (البته مدرن بودنش در رعایت نکات ایمنی در حد کارگاه‌های ابتدایی جوشکاری و رنگ و نقاشی هم نبود). صاحب این کارخانه پیش‌تر از طریق یک قرارداد لیزینگ، با شرکت مادر آمریکایی همکاری می‌کرد. او در ماه فوریه [بهمن] از کشور گریخت و در ماه جولای [تیر] که من به کارخانه سر زدم، آن‌جا توسط دولت ملی شده و مدیر منصوب دولت هنوز شروع به کار نکرده بود. در این میان، کارخانه را شورایی متشکل از افراد چپ‌گرا و اسلام‌گرایان غیر چپ، که نسبت آنها در شورا کمابیش با هم برابر بود، اداره می‌کرد. در این‌جا افزون بر گفتگو با تمام اعضای شورا، من این امکان را یافتم که به کارگاه تولید هم سری بزنم و پرسش‌هایی را با کارگران درباره‌ی دیدگاه‌شان نسبت به شورا و شرایط سیاسی مطرح کنم.

این شورا متشکل از ۱۰ کارگر و دو کارمند از بخش اداری بود. ترکیب سیاسی آن هم کمابیش به‌طور برابر به عناصر مذهبی و سکولار تقسیم می‌شد - سکولارها هواداران حزب توده و مذهبی‌ها ترکیبی از نیروهای پیشرو و حامیان حزب جمهوری اسلامی بودند. به فرد متعصبی که به حضور افراد چپ‌گرا در شورا اعتراض کرده بود، این امکان داده شد تا به‌منظور «آموزش»، یک «انجمن اسلامی» تأسیس کند. او به‌وضوح در برخی از اعضای اسلام‌گرای شورا نفوذ داشت (یک بار هم در مصاحبه‌ها شرکت کرد، با آنکه عضوی از شورا نبود). به زنان کارگر پیشنهاد شد که نماینده‌ای در شورا داشته باشند، اما آن‌ها به دلیل نمایی بودن نقش آنها، از عضویت در شورا ممانعت کردند و به‌جای آن خواستار تشکیل شورایی برای زنان کارگر شدند که از جمله بتواند عضوی ناظر به شورای مردان بفرستد؛ البته تا زمانی که من آن‌جا بودم این روند هنوز اجرایی نشده بود.

شورا جلسات هفتگی برگزار می‌کرد و تمام اعضای آن همچنان به کارهای روزانه‌ی خود اشتغال داشتند. در ماه آگوست [مرداد]، آنها خود را برای نگارش

اساسنامه و برگزاری انتخابات جدید شورا آماده می‌کردند. جلسات در اتاق تنها مدیر باقیمانده برگزار می‌شد که در صورت لزوم باید اتاق را ترک می‌کرد. کارخانه کاملاً زیر نظر شورا اداره می‌شد، از امضای چک گرفته تا نظارت بر امور حسابداری و تعیین پایه‌ی حقوق. دستمزد بخش مدیریت کاهش یافته و حداقل دستمزد نیز تعریف و تثبیت شد. مصاحبه‌های من با شورا و حضور سرزده‌ام به کارخانه نشان داد که کارگران چندان در جریان کارها قرار نمی‌گیرند: آن‌ها از فعالیت‌های شورا اطلاع چندانی نداشتند و چیز زیادی هم به آن‌ها گزارش نمی‌شد. اما این موضوع را باید امری نسبی قلمداد کنیم. شورا داوطلب این بود که بیش‌تر در زمینه‌ی اطلاع‌رسانی تلاش کند و کاملاً آشکار بود که کارگران با اشتیاق و افتخار از شورا و امر خودگردانی حمایت می‌کنند؛ گرایش سیاسی چندان مطرح نبود.

## شوراهای کارگری و رژیم جدید

رویکرد رژیم جدید نسبت به شوراها ناهمخوان و ناهمگن است که این امر خود به‌خوبی ماهیت ناهمگن و ناهمخوان رژیم را بازتاب می‌دهد. رژیم به تبلیغات ضدِ چپ ادامه می‌دهد و کمیته‌های امام را به برخی از کارخانه‌ها می‌فرستد تا انضباط را به شیوه‌ای اقتدارگرایانه [...] برقرار کنند. اما این رویکرد به ایجاد نهادها و روابط کارِ باثبات و کارآمد منتهی نمی‌شود و بیش‌تر به یک خلأ دامن می‌زند.

در جمهوری اسلامی، می‌توان رویکردهایی متفاوت نسبت به شوراهای کارگری را از هم تفکیک کرد. یکی از این نگاه‌ها شبیه رویکرد سه‌جانبه‌گرایانه‌ی سندیکا‌های دولتی شاه است که در آن‌ها یک‌سوم اعضا از طرف نیروهای کار، یک‌سوم از طرف بخش مدیریت و یک‌سوم از طرف وزارت کار حضور پیدا می‌کردند. شورای شرکت ایران ناسیونال اکنون از چنین الگویی پیروی می‌کند. حزب جمهوری

اسلامی، به‌نوبه‌ی خود، از سیاست‌های گنگِ مدیریت مشارکتی (comanagement) حمایت می‌کند. رویکرد دیگری را نیز می‌توان در میان پیروان فکری آیت‌الله طالقانی شناسایی کرد. این بالِ «پیشرو» و «مشارکت‌گرای» جنبش اسلامی، معتقد است که نظام سرمایه‌داری در درازمدت با اسلام سازگار نخواهد بود، و از رویکرد سه‌جانبه‌گرایانه صرفاً به‌عنوان الگویی برای دوران گذار به جامعه‌ی بی‌طبقه‌ی اسلامی [توحیدی] حمایت می‌کند. در این راستا، آن‌ها به سرمشق «مشارکت‌گرایی» (participationism) قذافی در کشور لیبی ارجاع می‌دهند.

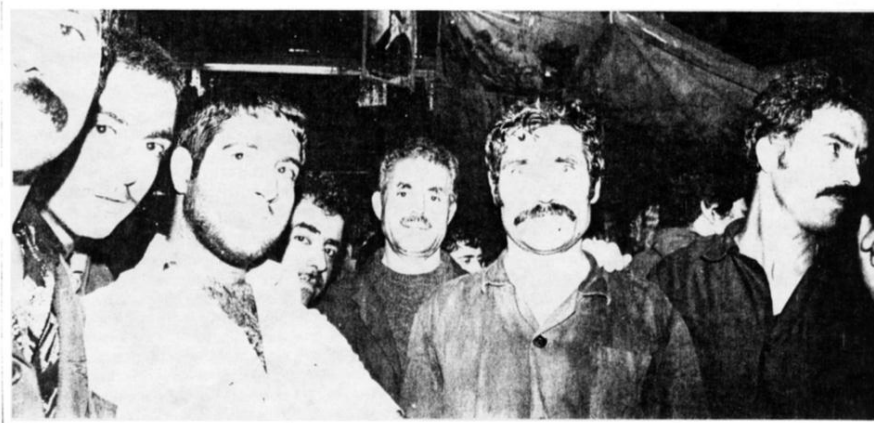
به‌رغم اینکه [آیت‌الله] خمینی به‌طور عام از ایده‌ی شوراها حمایت کرده، منظور او از این مفهوم مشخص نیست (ادعا می‌شود او این کار را با اکراه و زیر فشار طالقانی انجام داده باشد). از سخنرانی‌های وی می‌توان به‌خوبی دریافت که او کارگران صنعتی را با خرده‌صنعت‌گران و پیشه‌وران یکی می‌انگارد؛ او دائماً از کارفرمایان می‌خواهد که با کارگران خود «مهربان» بوده و از برخورد «تند و خشن» با آنها خودداری کنند. در تمام ایده‌بافی‌های رژیم، اثری از جدیت نمی‌توان یافت. اگر این شرایط ادامه پیدا کند، به احتمال زیاد پرونده‌ی اداره‌ی کارخانه‌ها از طریق رشد بخش دولتی در شرکت‌هایی که دولتی‌سازی شده‌اند مختومه خواهد شد.

احزاب چپ، در کل، دید مثبتی به شوراها دارند. تنها حزب توده صف خود را به‌طور تاریخی جدا کرده و حتی در مواجهه با اشتیاق همه‌جانبه و غافلگیرکننده‌ی کارگران نسبت به سرمشق شوراها اساساً رغبتی به آن نشان نمی‌دهد. آن‌ها در پی ایجاد یک اتحادیه‌ی سراسری با پشتوانه‌ی سیاسی هستند که الگویی مشابه با CGT فرانسه [کنفدراسیون سراسری کار] است. مشکل اما این‌جاست که حزب، شوراها و حتی آنهایی را که با رژیم همسو شده یا قابلیت همسو شدن دارند با این هدف ناسازگار می‌بیند. شاید هم نگاه آنها از شرمی تاریخی نشأت می‌گیرد؛ چراکه در دوران مصدق، زمانی که فرصت ابراز موضع داشتند، دقیقاً از همان سیاست‌های

سندیکایی سه‌جانبه‌گرایانه‌ی شاه حمایت کردند. با این همه، مخالفت سرسختانه‌ی حزب توده بر سر این موضوع گیج‌کننده است. گمانم این است (چیزی کم‌تر از یک باور قطعی و بیش از یک حدس) آن‌ها نسبت به دیگر گروه‌های چپ از نفوذ بیشتری در بین کارگران برخوردار هستند و اعضا و هوادارانشان که به عضویت شوراهای کارگری درآمده‌اند، همانند دیگران، به شکل‌گیری شوراهای اشتیاق می‌ورزند.

تمام احزاب چپ، بدون استثنا، از «پایین بودن سطح آگاهی» طبقه‌ی کارگر گله می‌کنند، آن هم پس از ماه فوریه [بهمن] که مشارکت رهبری‌کننده‌ی کارگران بر این «نظریه‌ها» عملاً خط بطلان کشید. از سوی دیگر، تأیید و دفاع این احزاب از شوراهای کارگری، مشروط و کاملاً وابسته به میزان اشتیاق خود کارگران است. فدائیان خلق و گروه‌های مائوئیستی که در بین کارگران حضور دارند، ایده‌ی خودگردانی را مطالبه‌ای «اقتصادی» تلقی می‌کنند که تنها درخور تازه‌واردها است و باید تحت هدایت آن‌ها به مطالبه‌ای «سیاسی» ارتقا یابد؛ البته مطالبه‌ی آن‌ها در حال حاضر عملاً از شعار «مرگ بر امپریالیسم، زنده‌باد سوسیالیسم!» فراتر نرفته است. تنها گروه بزرگ چپ‌گرای اسلامی بود که ایده‌هایی کلی برای مشارکت‌دهی مستقیم طبقه‌ی کارگر در راستای تحقق جامعه‌ی سوسیالیستی ارائه کرده‌اند و بر نقش شوراهای کارگری به‌مثابه‌ی سلاحی کلیدی در دوران انقلابی تأکید می‌کنند. این که آنان تاکنون واقع‌گراترین رویکرد را نسبت به شرایط کلی سیاسی اتخاذ کرده یک امر اتفاقی نیست. آن‌ها با جدیت تلاش می‌کنند تا با ایجاد تعامل با پیشروترین بخش روحانیت سیاسی، به‌طور خاص با احزاب کوچک «اسلام‌گرای پیشرو» و حامیان پیشین آیت الله طالقانی، عنصر سوسیالیستی انقلاب را تقویت کنند. آن‌ها تنها گروهی بودند که با برگزاری گردهمایی‌های کوچک شورایی، تلاش‌هایی برای سازماندهی شوراهای کارگری، آن هم فراتر از سطح تک کارخانه‌ها،

انجام دادند. متأسفانه، آنها نیز تاکنون برگزاری این نوع گردهمایی‌ها را به شوراهایی که در آنها دست بالا را دارند محدود کرده‌اند. همچنین باید اشاره کرد که تلفیق سوسیالیسم و اسلام در دیدگاه این گروه، و به بیان دقیق‌تر، «درهم آمیزی» اسلام خلق‌گرا (populist) و سوسیالیسم تمرکزگرای به سبک شوروی (soviet-type)، مفهوم خودگرانی آن‌ها را به شدت تضعیف می‌کند.



کارگران صنایع فلزی در تهران؛ عکس از زندگی گودمن

بی‌شک، تمام داستان انقلاب ایران به روایت شوراهای کارگری ختم نمی‌شود. طبقه‌ی کارگر صنعتی تنها بخش کوچکی از جامعه است و باید از طبقه‌ی خرده‌صنعت‌گران و پیشه‌وران تمیز داده شود؛ طبقاتی که در کنار بازار و مشاغل وابسته قرار می‌گیرند و با آن‌ها هم‌پوشانی دارند. اگر دهقانان فارسی‌زبان مناطق مرکزی و بخش‌های بومی صاحب سرمایه‌های کلان را، که رابطه‌ی فرهنگی و مالی با غرب نداشته و به همین دلیل از خطر ملی‌سازی دور مانده‌اند به این فهرست اضافه کنیم، تصویر کامل‌تری از نیروهای پیدای می‌کنیم که تاکنون از رژیم

پساانقلابی حمایت کرده‌اند. در میان تمام این نیروها، طبقه‌ی کارگر صنعتی یک اقلیت کوچک را تشکیل می‌دهد. به نظر می‌آید بخش‌هایی که سرمایه‌های کلانی در اختیار دارند، اولین گروهی هستند که از انقلاب ناامید خواهند شد. اما خوشبختانه و به احتمال زیاد آن‌ها به‌تنهایی امکان کسب قدرت را نخواهند داشت؛ به‌خصوص که بخش زیادی از صنایع قطعه‌سازی و ماشین‌سازی یا به تصرف دولت درآمده یا در شرایطی برزخ‌وار به سر می‌برد. بازاریان و مشاغل وابسته، اصلی‌ترین حامیان رژیم خواهند ماند. حمایت طبقه‌ی کارگر به مراتب غیرمنسجم‌تر، با فاصله و حساب‌و‌کتاب بیش‌تری است. موضع آنها بیش‌تر بر نقش طبقاتی‌شان در شکل‌دهی به انقلاب «اسلامی» و آگاهی آن‌ها نسبت به شرایط زندگی خودشان در دوران شاه استوار است. همچنان که جوشکار چپ‌گرای مسلط به زبان انگلیسی به من گفت، پیش‌بینی می‌شود که «همه‌چیز در همین یکی دو سال آینده خواهد خوابید». اگر این پیش‌بینی درست نباشد، دیگر نیازی نیست که تجربه‌ی شوراهای کارگری برای مدت زمان نامعلومی به خاطرهای جمعی فروکاسته شود و جای خود را به شعارهای محتاطانه‌تری بدهد. آن‌گاه است که ایده‌ی شورا هر چه قوی‌تر در دستور کار قرار خواهد گرفت.

مشخصات منبع اصلی:

Goodey, C. (June ۰۱, ۱۹۸۰). "Workers' Councils in Iranian Factories". Merip Reports, ۸۸, ۵-۹.

\* شاهین نصیری، پژوهشگر دکتری فلسفه در دانشگاه آمستردام است.